خبر

موج انصراف نامزدها در گلستان

رئیس ستاد انتخابات استان گلستان از انصراف ۱۱۱ داوطلـب و رد صلاحیت ۳۰۵ داوطلب انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در گلسـتان خبر داد.به گزارش مهر، علی اصغر طهماسبی اظهار کرد: در مجموع هشت هزار و ۴۸۴ داوطلب برای انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در گلسـتان ثبت نام کردند که ۱۱۱ داوطلب معادل ۱.۵ درصد انصراف دادند و ۳۰۵ نفـر معـادل ۳.۵ درصد رد صلاحیت شـدند.وی افزود: هـزار و ۴۸۴ داوطلب در حوزه شـهری ثبت نام کردند که ۲۸ داوطلب انصراف و ۳۰ نفر رد صلاحیت شدند.وی ادامه داد: هفت هزار داوطلب در ۹۴۲ روستای استان گلستان ثبت نام کردند که ۸۳ داوطلب انصراف و ۲۷۵ داوطلب رد صلاحیت شـدند.معاون سیاسی، امنیتی و اجتماعی استاندار گلستان با بیان اینکه تائید یا رد صلاحیت‌های داوطلبان انتخابات شوراهای اسلامی تا ۲۴ فروردین به هیئت نظارت استان گلستان اعلام شد، گفت: از ۲۵ تـا ۳۱ فروردین صلاحیت داوطلبان از سوی هیئت نظارت بخش و شهرستان انجام خواهد شد.طهماسبی تصریح کرد: از مجموع ۱۹ فرآیند برگزاری انتخابات در استان گلستان تا کنون ۱۰ فرآیند را پشت سر گذاشته‌ایم و ۹ فرآیند دیگر باقی مانده است.

۸۰ مهمان خارجی برای بزرگداشت مختومقلی فراغی به گلستان می‌آیند

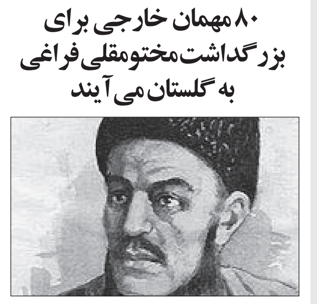

معاون سیاسی و امنیتی استاندار گلستان گفت: ۸۰ مهمان خارجی برای سـالروز بزرگداشت مختومقلی فراغـی به گلسـتان می‌آیند. به گزارش مهر، علی اصغر طهماسبی اظهار کرد: برای سـالروز بزرگداشت مختومقلی فراغی ۸۰ مهمان خارجی از کشـور ترکمنستان به استان گلستان سفر خواهند کرد که هماهنگی های لازم با سـفارت ترکمنستان در ایران و بالعکس انجام شده اسـت. وی افزود: زمان برگزاری سـالروز بزرگداشـت مختومقلی فراغی اواخر اردیبهشـت در نظر گرفته شد بود اما به دلیل همزمانی با انتخابات ریاست جمهوری و شورای شهر و روستا، این برنامه ۱۵ اردیبهشـت برگزار می شود.وی با اشاره به همزمانی رحلت امـام خمینی (ره) با ماه مبارک رمضان، خاطرنشان کرد: این همزمانی موجب شده تا نتوانیم زائرین گلستانی را به مراسـم ارتحال امام خمینـی (ره) در تهران اعزام کنیم .معاون سیاسـی و امنیتی استاندار گلستان با بیان اینکه تمام دستگاه ها باید در راستای عملیاتی کردن شعار «اقتصاد مقاومتی، تولید و اشـتغال» قدم بردارند، گفت: باید از ظرفیت تمامی دستگاه ها برای عملیاتی کردن این شـعار اسـتفاده کنیم و در کنار یکدیگر این شـعار را به نحو احسـن انجـام دهیم. طهماسبی تصریح کرد: نمی توانیم بیش از ۶۳۰ هزار اشـتغال در کشـور ایجاد کنیم و با این وجود بیش از ۵۰۰ هزار تحصیلکرده بیکار خواهیم داشت.وی ادامه داد: هر ساله بر تعداد بیکاران افزوده می شـود و باید با خرد جمعی این معضل را برطرف کنیم.وی یادآور شد: یکی از مهم ترین برنامه های ما کاهش آسـیب های اجتماعی مانند حاشیه نشینی، طلاق، خودکشی، اعتیاد و ... است و در این مسیر باید از ظرفیت فضای مجازی هم استفاده کنیم.

کودک ۹ ساله در رودخانه اترک غرق شد

بخشدار مرکزی شهرسـتان مراوه‌تپه گفت: یک کودک ۹ سـاله در مسیر رودخانه اترک شهرسـتان مراوه‌تپه غرق شـد. به گزارش تسـنیم، همـراه گرگانلی دوجـی در جمع خبرنـگاران درباره غرق شـدن کودکی در اتـرک اظهار داشـت: کودک ۹ سـاله اهل روسـتای قره گل تخت وسط در نقطه‌ای از محل‌هایی که آب اترک جمع شده بوده، غرق شد.وی افزود: کودک یاد شده که دانش‌آموز کلاس سوم ابتدایی اسـت، هنگام بازی در آب از بلنـدی کنار آب، خـود را پرت کرده و به علت بلد نبودن شـنا غرق شـده است. بخشدار مرکزی شهرستان مراوه‌تپه تصریح کرد: همبازی‌های دانش آموز فوق، به محض وقوع حادثه، پدر وی را مطلع کرده و پدر نیز بلافاصله به داخل آب که بیش از ۲ متر عمق داشته وارد شده و جسد فرزند خود را از آب به بیرون کشیده است.

اختصاص ۱۴ میلیارد تومان تسهیلات بانکی به کشاورزان گرگان

مدیر جهاد کشـاورزی شهرسـتان گرگان گفت: سال گذشـته ۱۴ میلیارد تومان تسـهیلات بانکی در اختیار کشاورزان شهرسـتان گرگان قرار گرفته است که برای خرید تراکتور،کمباین و ادوات دنباله دار هزینه شـد. به گزارش مهر، عباسعلی سلیمانی اظهار کرد: در شهرستان گـرگان بیش از ۵۳ هزار هکتـار اراضی زراعی و باغی وجـود دارد و نزدیک بـه ۲۲ هزار بهره بـردار و ۱۰۰ روستا از طریق راهبری و نظارت کارشناسان کشاورزی شهرسـتان را انجام می دهند. وی تصریح کرد: در سال گذشـته بیش از ۲۵ هزار هکتار و در سـال جاری ۲۶ هزار هکتار اراضی شهرسـتان گرگان به کشـت گندم اختصاص یافته اسـت و امید اسـت امسـال با توصیه علمی و فنی کشاورزان افزایش کشت را در استان داشته باشیم. سلیمانی بیان کرد: پشتیبانی و توصیه‌های علمی به کشاورزان شهرسـتان گرگان توسط پنج مرکز جهاد کشاورزی انجام می‌شود و با توجه به جذب کارشناسان جدید و سیاسـت ابلاغی وزارت جهاد کشاورزی همه عرصه‌های کشاورزی پهنه‌بندی شده را زیرپوشش قرار داده اسـت. مدیر جهاد کشاورزی شهرستان گرگان در ادامه با بیان این که در اداره امور اراضی سامانه ۱۳۱ داریم که کار گزارشـات مردمی را انجام می دهد گفت: مردم تخلفات امور اراضی را به این سامانه اطلاع می دهند و ما در اسرع وقت کار رسیدگی به این تخلفات را انجام می دهیم. سـلیمانی تصریح کرد: بر اساس گزارشات مردمی ۱۷۱ مورد اخطار توسط همکاران ما صادر شده اسـت و ۱۲۱ مورد نیز نظارت تبصره ٤ داشتیم. وی از تشکیل ۹۲ پرونده ساخت و ساز غیر مجاز در اراضی کشاورزی استان خبر داد و گفت: بر اساس تبصره ماده ۱۰ قانـون حفظ اراضی اقدام بـه تخریب ۲۳۶ مورد سـاخت و سـاز غیر مجاز در سطح ۱۰۵ و نیم هکتار اراضی شهرستان نمودیم.سـلیمانی بیان کرد: در سال ۱۳۹۵ قریب به ۵۶ مجوز مشاغل خانگی از سوی جهاد کشاورزی شهرسـتان گرگان صادر شده که ۳۸ نفر از این تعداد معرفی به بانک شدند و مبلغی نزدیک به ۲.۵ میلیارد ریال تسهیلات دریافت کردند.

نگران معیشت مردم گلستان هستیم

دبیر مجمع نمایندگان اسـتان گلستان بابیان اینکه مجمع نمایندگان نگران اشـتغال و معیشت مردم گلستان است، تأکید کرد: با ممانعت و درگیری مشکل صیادان گلستانی حل نمی‌شود. به گزارش مهر، فصل صید ماهیان خاویاری که آغاز شـود در کنار تصاویر زیبـای دریای خزر، هر از گاهی خبرهای ناگوار مرگ صیادان غیرمجاز هم در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود. آذرماه سال گذشته پس از مخابره خبر شلیک محیط‌بانان به صیاد ۲۴ ساله گمیشانی، رامین نور قلی پور نماینده مردم غرب اسـتان در مجلس شورای اسلامی و دبیر مجمع نمایندگان استان در صحن علنی مجلس و در تذکر شفاهی نسبت به رفتار برخی از محیط‌بانان با ساحل‌نشـینان و صیادان حوزه انتخابیه‌اش انتقاد کرد. بـا رامین نور قلی پور، دبیر مجمع نمایندگان گلستان و نماینده مردم شهرستان‌های غرب استان در دفتر خبرگزاری مهر به گفتگو نشستیم و از وضعیت صیادان گلستانی پرسیدیم و همین سؤال محور گفتگو را به سمت مباحث توسعه، اشـتغال و معیشت مردم استان و به‌ویژه ساحل‌نشینان سوق داد.

اوایل فصل صید ماهی در دریای خزر، مجمع نمایندگان استان نسبت به مشکلات صیادان تذکری به وزیر کشور داد، حالا به‌روزهای پایانی فصل صید نزدیک شده‌ایم. آیا مشکلات صیادان حل‌وفصل شد؟ گلستان با چالش بزرگ اقتصادی و اجتماعی مواجه است به این دلیل که متأسفانه از یک‌سو منابع آبزیان خزر در حال کاهش است و از سوی دیگر معیشت ساکنان سواحل شرقی خزر (ساحل‌نشینان گلستانی) مستقیم و غیرمستقیم وابسته به منابع خزر است. با توجه به افت شـدید منابع دریا و برنامه‌های دولت در محدودیت صید و صیادی و همچنین پایین بودن درآمد سـرانه ساحل‌نشینان از متوسط اسـتان که البته آن‌هم از میانگین کشـوری پایین‌تر است، ساحل‌نشینان دسترسی مطلوبی به منابع دریا ندارند و این امر به معضلی اساسی تبدیل شده‌است.

مفهوم صحبت شـما این نیست که برای حل معضل ساحل‌نشـینان محدودیـت بهره‌بـرداری از دریـا برداشـته‌شـود؟

خیر، بنده هم اعتقاد دارم باید منابع دریا حفظ شود اما در کنار حفظ منابع می‌بایست معیشت مردم مدنظر قرارگرفته و راهکار ارائه دهیم. حل این معضل باید به دغدغه اصلی برای همه مسـئولان (من نماینـده و دولتمردان) تبدیل شود.بنده شدیداً در مورد معیشت ساحل‌نشینان احساس مسئولیت می‌کنم و این تنها صورت‌مسئله است.

اگر اشتباه نکرده باشم، تذکر مجمع نمایندگان استان به وزیر کشور بیشتر برای ایجاد حساسیت موضوع در مسئولان کشـوری بوده اسـت؟باید بپذیریم به‌غیراز موضوعات کشـاورزی و صیادی، شـغل دیگری در مناطق ساحلی وجود ندارد. زیرساخت‌های توسعه صنعتی در این مناطق شـکل نگرفته و تولیدات کشاورزی هم به‌شدت کاهش پیداکرده است. سرانه درآمد مردم فوق‌العاده پایین است، جایگزینی بـرای صید و صیادی وجود نـدارد و گاهی می‌شـنویم صیادان به خاطر مشـکلات معیشـتی دچار درگیـری و چالش‌هـای امنیتی می‌شـوند. باید بپذیریم ساحل‌نشینان گلستان قاچاقچی و کارتر قاچاق نیستند و باید برای حل این مسائل جدی راهکار مناسب پیدا کنیم.

خود شما پیشنهادی دارید؟

در ماه های اخیر بحث کول برها و وجود آن‌ها به رسمیت شـناخته شد. فعالیت کول بری غیرقانونی بود اما با طرح آن در مراجع مختلف وجود آن‌ها به رسمیت شناخته شد. حـالا هم با مردم را به بهره‌برداری بی‌رویه از دریا ترغیب نکرده و نمی کنیم بلکه اعتقاد داریم فعالیت صیادان گلستانی باید ساماندهی شـود. حل این مشکل نیازمند شناخت، پذیرش و آسیب‌شناسـی این معضل است. بحث مجمع نمایندگان استان این است با درگیری و ممانعت نمی‌توان مشکل صید و صیادی را حل کرد. ابتدا باید آن را بپذیریم و معضل را شناسایی کرده و بعد برای آن راه‌حل پیدا کنیم.

ظاهراً بخشی از این راه را طی کرده‌اید؟

مجمع نمایندگان استان و مسئولان گلستانی شناخت کافی از این معضل دارند و تاکنون جلسـه‌های مشـترک با سازمان حفاظت محیط‌زیست، شیلات، جهاد کشاورزی و آب منطقه‌ای برگزارشده و مسئولان دغدغه حل این معضـل را دارند. یکی از راهکارهای پیشـنهادی برای حل این معضل توسعه تولید و پرورش میگو در شمال گمیشان و فعال کردن شرکت‌های سهامی برای صیادان در تولید و پرورش آبزیان است.

ساحل‌نشینان تجربه خوبی در این حوزه ندارند. هرچند مسئولان وعده داده بودند که سایت پرورش میگو گمیشان در اختیار اهالی بومی منطقه قرار گیرد درنهایت مدیریت این پروژه به سـرمایه‌گذار غیربومی سـپرده شـد. با این تجربه‌های تلخ امیدی به همراهی ساحل‌نشینان هست؟بله می‌پذیریم درگذشـته قول‌های انجام‌نشده بسیاری وجود داشته و دستگاه‌های اجرایی، متولی این مباحث هستند اما به‌عنوان نماینده مردم در مجلس شـورای اسلامی به جد پیگیر حل آن هستم.در روزهای پایانی سال گذشته نشستی با معاون وزیر جهاد کشـاورزی و رئیس شیلات کشور داشـتیم و آن‌ها هم بسیار تمایل داشتند برای حل‌وفصل مسائل و مشکلات صیادان گلستانی کمک کنند.به دنبال حل مقطعی نیستیم. رفع پایدار مشکلات ساحل‌نشینان و حل مشکل معیشتی مردم هدف نهایی ماست.با توجه به اینکه گلستان یکی از استان‌های درگیر با بحران‌های آبی است و مناطق شمالی استان هم با چالش‌های جدی در این حوزه مواجه هستند. قطعاً شما هم از تخصیص نیافتن حق آبِ طرح‌های شـیلاتی در استان در سال‌های اخیر مطلع هستید بااین‌وجود به نظر نمی‌رسد، اجرای طرح‌های تولید و پرورش آبزیان خیلی راهگشا باشد.

تولید و پـرورش آبزیان یکی از راه‌حل‌های پیشـنهادی است و امیدواریم امسال بتوانیم زهکشی ۳۰ هزار هکتار از اراضی گمیشان و بندر ترکمن را اجرایی کنیم. اجرای ایـن طرح غیرمسـتقیم در بالا بردن سـطح درآمد مردم منطقه تأثیرگذار است.اراضی شهرهای ساحلی دیم است و باوجود بالا بودن شـوری آب منطقه باروری مناسبی را شاهد نیستیم و با اجرای زهکشی امید داریم در بازه زمانی سه تا چهارساله شاهد افزایش دو برابری تولید محصولات کشاورزی در واحد سطح باشیم.

می‌توان به اجرای زهکشی در سال جاری امیدوار بود؟بله. مطالعات زهکشـی ۳۰ هکتار از اراضی گمیشان و بندر ترکمن انجام و منابع مالی و اعتباری آن مشخص‌شـده و در مرحله انتخاب پیمانکار اسـت.فقط باید از طریق مجلس شورای اسلامی و سازمان برنامه‌وبودجه کشور پیگیر باشـیم تا بتوانیم اعتبارات این پروژه را تخصیص مالی گرفته و امسـال به اتمام برسـانیم. به اجرای آن در سـال جاری امیدواریم اما تمام کردن آن پیگیری بسیار زیادی را می‌طلبد.

حرف پایانی این گفتگو؟

دغدغه اصلی مجمع نمایندگان اسـتان ایجاد اشـتغال و بهبود وضعیت معیشتی مردم است. نیاز اساسی و اولویت اصلی که در تأکیدات رهبر معظم انقلاب و شـعار سال هم دیده‌شده تولید و اشتغال است. به‌عنوان نماینده مردم نمی‌توانیم تمام مشـکلات در حوزه اشتغال را به گردن دولت بیندازیم، پیگیری نمایندگان مردم در مجلس نقش مؤثری در پیشـبرد برنامه‌های دولت و ایجاد اشـتغال در منطقه دارد. در کنار پیگیری برای حل مشکلات عمرانی و توسعه‌ای استان در مجلس (منطقه آزاد اینچه برون، بندر، منطقه ویژه اقتصادی اتـرک و ...) تلاش داریم در ایجاد مشـاغل خرد و کوچک در منطقه با دولت در یک مسیر حرکت کنیم تا بتوانیم این مهم را به سرانجام برسانیم.

آگهی مزایده
شرکت کشت و صنعت شهید مطهری در نظر دارد

محصول سردرختی باغات حاجیکلاته شرکت واقع در محدوده روستای حاجی کلاته توابع شهرستان علی آباد کتول در مورخه ۹۶/۲/۱۶ روز شنبه راس ساعت ۱۰ صبح از طریق مزایده به فروش برساند، لذا متقاضیان می توانند جهت بازدید از باغ و کسب آگاهی بیشتر همه روزه با دفتر شرکت واقع در خان ببین تلفن: ۸۲۰۳ و ۸۲۰۱ ـ ۳۵۸۹ هماهنگی لازم را بعمل آورند.

آگهی‌های ثبتی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر آراء هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی در واحد ثبت کردکوی تصرفات مالکانه و بلا معارض متقاضیان محرز گردیده است. لذا مشخصات متقاضیان و املاک مورد تقاضا به شرح ذیل به منظور اطلاع عموم در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضیان اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت اسناد و املاک محل تسلیم و بعد از اخذ رسید ، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مرجع قضایی تقدیم نمایند.

۱–آقای احمد ملامحمد زمانی فرزند غلامعلی به شماره شناسنامه ۷۳۳ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۸۶۰۴۷۶۹ در مقدار ۴۲۸۲ متر مربع مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۱۴۰۰۰ متر مربع پلاک ۷۹ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۷۰– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۴۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۱۳۸

۲–خانم شهین رحمانیان فرزند عطاءاله به شماره شناسنامه ۱۳۴ صادره مهدی شهر به شماره ملی ۵۳۰۹۸۳۶۴۸۳ در ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۳۶۰۸ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی(طی رأی اصلاحی ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۲۶۳۸–۱۳۹۵/۱۰/۱۹)به صورت ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی که به مقدار ۱۰۰ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است اصلاح گردیده) طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۲۶۰۸– ۹۵/۱۰/۱۵ کلاسه پرونده ۱۳۹۲۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۷۵۴

۳–آقای محمد حسین مسلمی عقیلی فرزند محمدعلی به شماره شناسنامه ۸۳۱ صادره تهران به شماره ملی ۰۰۵۵۱۹۲۳۹۴ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۳۰۸۹/۳۳ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۰۰۷۱– ۹۶/۱/۲۰ کلاسه پرونده ۱۳۹۳۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۲۸

۴–آقای محمد حسین مسلمی عقیلی فرزند محمدعلی به شماره شناسنامه ۸۳۱ صادره تهران به شماره ملی ۰۰۵۵۱۹۲۳۹۴ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۴۰۸/۴۲ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۰۰۷۲– ۹۶/۱/۲۰ کلاسه پرونده ۱۳۹۳۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۲۹

۵–آقای غلامحسین جان آبادی فرزند عیسی به شماره شناسنامه ۱۴۱۶ صادره زابل به شماره ملی ۵۳۳۹۶۰۲۱۹۲ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۹۴۵/۴۶ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۷۱– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۱۴۴

۶– خانم مرضیه مهربان فرزند مرادعلی به شماره شناسنامه ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۲۰۰/۷۱ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۶۴– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۷۹

۷– خانم مرضیه مهربان فرزند مرادعلی به شماره شناسنامه ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۲۰۰/۹۳ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۶۶– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۸۱

۸–آقای عارف ابن الشریعه فرزند کریم به شماره شناسنامه ۱۰۱۰۸ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۸۵۲۱۲۲۷ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۱۸۸/۲۷ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۰۰۲– ۹۵/۱۱/۲۷ کلاسه پرونده ۱۳۹۱۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۸۳۱

۹– خانم مرضیه مهربان فرزند مرادعلی به شماره شناسنامه ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۲۰۱/۰۷ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رأی اصلاحی شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۰۰۷۷– ۹۶/۱/۲۴ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۸۰

۱۰– خانم مرضیه مهربان فرزند مرادعلی به شماره شناسنامه ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۰۰۴۵۰۸۶ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۲۴۶/۹۶ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای اصلاحی شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۰۰۷۶– ۹۶/۱/۲۴ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۷۸

۱۱– آقای صفرعلی مازندرانی فرزند مهدی به شماره شناسنامه ۲۹۱ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۹۰۸۸۸۴۵ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۱۹۸ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۶۸– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۱۳۸

۱۲– خانم توران خدادادی دهنه سر فرزند موسی به شماره شناسنامه ۹۶ صادره کردکوی به شماره ملی ۲۲۴۹۵۸۶۳۷۳ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۱۰۸/۶۵ سهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه به مساحت ۷۴۰۰ متر مربع که به مقدار ۱۱/۳۵ سهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است پلاک ۹۱ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی روستای النگ طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۱۶۷– ۹۵/۱۲/۲۸ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۰۲۹

۱۳– آقای جواد سالی کنده فرزند کاظم به شماره شناسنامه ۸ صادره بهشهر به شماره ملی ۲۱۸۱۶۶۴۱۴۵ در ششدانگ اعیانی بانضمام ۷۶۴ سهم مشاع از ۸۶۴ سهم ششدانگ عرصه که بقیه آن وقف عام است به مساحت ۱۵۸/۹۶ متر مربع پلاک ۲ اصلی واقع در گلستان بخش ۲ حوزه ثبت ملک کردکوی طبق رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۲۰۰۳۰۰۳– ۹۵/۱۱/۲۷ کلاسه پرونده ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۰۲۰۰۰۱۱۲

رحمت خداداد – رئیس ثبت اسناد و املاک کردکوی– م.الف: ۷۴۷۸
تاریخ انتشار نوبت اول: دوشنبه ۹۶/۱/۲۸
تاریخ انتشار نوبت دوم: چهارشنبه ۹۶/۲/۱۳

آگهی‌های ثبتی

آگهی تحدید حدود اختصاصی

تحدید حدود ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۲۰۳۴۷,۶۵ مترمربع دارای پلاک ۱۷۵/۵۴۶ ـ اصلی بخش ۲ ثبت گرگان ملکی طیبه بیگم صالحی فرزند اسحق در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز دوشنبه ۹۶/۲/۲۵ در محل وقوع ملک واقع درگرگان روستای حیدرآباد بعمل خواهد آمد از این رو چنانچه مجاورین نسبت به حدود یا حقوق ارتفاقی حقی برای خود قائل است می تواند فقط تا سی روز از تاریخ تنظیم صورتمجلس تحدید حدود اعتراض خود را کتبا با ذکر شماره پلاک به اداره ثبت شهرستان گرگان تسلیم نموده و علاوه برآن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم نماید در غیر اینصورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی می تواند بدادگاه مربوطه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض اداره ثبت وفق مقررات مبادرت به صدور سند مالکیت خواهد نمود.

محمد اسماعیل پور –
کفیل اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان گرگان ـ ۴۶ م الف

نسخه اینترنتی
روزنامه گلشن‌مهر
www.golshanemehr.ir

یادداشت

داستان یک خاطره و یک ضرب المثل

فریدون‌مفیدی

بچه که بودم هر از گاهی این ضـرب المثل رو از مادرم می شنیدم که میگه ایـن بچه دنـدون های ما رو شـمرده .من اون موقع نمی دونستم که این ضرب‌المثل چیه و منظور مادرم از گفتن این ضرب المثل چی هست ، اما من اینو میدونستم که هر کاری که من انجام می دادم و بوی شیطنت و حیله گری داشت مادرم این ضرب المثل را تکرار می کرد.سالها گذشت ، در دوران دبیرستان یاد این ضرب المثل افتادم و گفتم بلاخره الان موقعه اشه که تمام و کمال معنی و جایگاه ایـن ضرب المثل رو تو عوام بدونم .تو چندتا سـایت جستجو کردم معنی جالبی داشت یک جایی معنی رگ خواب کسی را بدست آوردن بود و جایی دیگه معنی کسی را به نفهمی و فریب خوردن شناختن.معنی دوم خیلی برام جالب بود خصوصا که این چند وقت درگیر مسئله ای بودم که خیلی این ضرب المثل برام مصداق داشت و از طرفی حس می کردم که تاوان زمان کودکی خودم را پس می دهم که مادرم می گفت : این بچـه دندون های ما رو شمرده.مصداق ضرب المثل برای من چی بود جالبه که شما هم بدونید.

یادمه یال ۱۳۹۳ با اصرار خانواده و گرفتن وام در صدد خرید یکدسـتگاه تلویزیون ۴۸ اینچ سامسونگ و بقول بچه ها 3D ویا همون سه بعدی خودمون شدیم . تلویزیون رو خریدیم و نصب کردیم فیلم های سه بعدی هم دیدیم هم اهل منزل و هم مهمانان از دیدن فیلمهای سه بعدی لذت بردند تا سال ۹۵ یعنی درست حدود دوسـال بعد و به عبارتی شش ماه بعد از اتمـام گارانتی ، یهو تلویزیون سـه بعدی چهـار ، پنج میلیون تومانی ما خاموش شـد و دیگه روشـن نشد با مراجعه به نمایندگی و بعد از گذشت چند روز اطلاع حاصل شد که تلویزیون مابقول فرمایش نمایندگی سوخت.

مات و مبهوت گفتم یعنی چی که سوخت

فرمودند: سوخت دیگه سوخت

گفتم مگه میشه یه تلویزیون چهار ، پنج میلیون تومانی در طی دو سال بقول شما بسوزد

گفت: بعله اما میشه تعمیرش کرد

گفتم اینجور که شما میگی سوخت لابد نصف قیمت خود تلویزیون هزینه تعمیرشه.

یه لحظه یاد خرید یه کولر اسپیلت با همین مارک افتادم که بعد چند سال موتورش سوخت و با مراجعه به نمایندگی شرکت ، آقایان فکر کردن که گارانتی دستگاه تموم شده که خوشبختانه در مقابل بهت و حیرت آقایان متوجه شـدیم که خوشبختانه محاسـبات آقایان حداقل در مورد اینکولر چند ماهی پـس و پیش بوده و خوشبختانه گارانتی کولر تمام نشده است. که با تلاش و پیگیری های مستمر موفق به دریافت قطعه مورد نیاز شدیم.

بگذریم ، این رو میخواستم بگم که واقعا این چنین شرکت هایی که بازار کشورمون را بهر واسطه ای تسخیر کرده اند خوب دندون های ملت رو شـمردن و هر کاری هم که دلشـون بخواد میکنندو هر بلایی بخوان سر این مردم صبور میارند. و اینقدر جسور شدن که اجناس و قطعات دستگاههاشـون رو طوری طراحی میکنند و میسازند که درست بعد از اتمام گارانتی خراب و یا معیوب شده که هزینه تعمیر بعهده خریدار بیچاره بیافتد.گاهی اوقات فکر میکنم که باید چیکار کرد، شرکت هایی داعیه مشتری مداری دارند و اینجوری پاسخ صداقت مردم را میدهند و یا واقعا دستگاه نظارتی در کشور نیست که به اینگونه مسائل بپردازد.خلاصه آخرش باید اینو بگم که بقول مادرم اینا خوب دندون های ملت رو شمردن.

اینم داستان یه ضرب المثل و یه خاطره بسیار تلخ

مدیر روابط عمومی
دانشگاه آزاد واحد آزادشهر

خبر

استفاده از فضای مجازی برای کنترل آسیب های اجتماعی ضروری است

معاون سیاسـی، امنیتی واجتماعی استاندار گلسـتان گفت: استفاده بیشتر از توان شبکه هـای مجازی و موبایلی برای مهار و کنترل آسـیب ها و معضلات اجتماعی ضروری است. به گزارش ایرنا ، علی اصغر طهماسبی اظهار کرد: در کنار بهره برداری از این شبکه ها برای تبلیغات انتخاباتی، می توان با اتخاذ سیاسـت های درسـت و هدفمند، کاهش آسـیب های اجتماعـی را به عنـوان یک اولویت مهم جامعه از طریق آن دنبال کرد. وی بیان کرد: آسـیب هـای اجتماعی بنیان افکنی مانند طلاق، خودکشی، تکدی گری، حاشیه نشینی و مانند آن در حال رواج بیشتر است که باید از همه ظرفیت ها برای کنترل، مهـار و کاهش آن اسـتفاده شـود. معاون استاندار گلستان افزود: سال گذشته ۸ جلسه در جهت کاهش آسـیب های اجتماعی در اسـتان برگزار و بیش از ۸۰ مصوبه به تایید اعضا رسـید که اجرای ایـن مصوبات در راستای کاهش جدی معضلات و آسیب ها در حال پیگیری است.

سالروز عطار نیشابوری گرامی باد

«آن پیر اکنون در نگارستان چین ست
«اطلبوا العلم ولو بالصین» از این ست»

منطق الطیر – حکایت سیمرغ

در حال انتشار

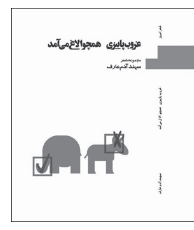

سـهند آدم عارف از جمله شاعران موفق و در زمره منتقدین ادبی هوشـمندی ست که قرار است کتاب شعر خود با عنوان «غروب پاییزی همچو الاغ آمد» را از طریق انتشارات نصیرا روانه بازار کتاب کند.

غروب را که خسته بود نشان گنجشک دادیم
روز اُکر
روز به رنگ ملات
روزی که قیسی‌ها خیس می‌خوردند
ملاقات‌هایمان را کرده بودیم
اوایل صبح دود سر سفره بود
فردایش کتابمان را جلویمان باز گذاشتند ورق بزنیم غروب را
غروب را که خسته بود نشان گنجشک دادیم
کف اطراف منقارش را کنار زد و گفت خسته است
دلگیر شدیم و گفتیم غروب خسته است
ای دلفریب
این همه در خیابان شعار میدهند
لحاف پهن میکنند
کجای غوزه‌های پنبه
شب شما خسته شد؟
گنجشک برق می‌زد
روزهای نارنجی سهمگین
جگر لحاف‌ها پاره
هفته‌ها کبود
زمین چقدر خسته بود
جماعت و غروب
رفتند

شعر

شعری از سمیه حسام

بی تو بارانی ام ای بغض فروخورده خیس
غم دلتنگی من را،قلم از نو بنویس
بنویس از زن تلخی که شبی شیرین شد
دفتر شعر تو را خواند و لبش رنگین شد
قبل از آن نبض شبش با احدی کوک نبود
قصه ی زندگی اش اینهمه مشکوک نبود
روزگارش همه در پیچ پچ آئینه گذشت
مشت° آوار شد و آه از آن سینه گذشت
تا که یک شب نفست ریخت به هر ثانیه اش
تب آغوش تو افتاد به هر زاویه اش
حسرت لمس تو اینبار دلش را خون کرد
در خیالش همه را از دل خود بیرون کرد
شور شیرین به سرش زد که تو فرهاد شوی
داد از این بخت گره خورده که در باد شوی
واژه ها پشت نقابند ولی جار زدند
عشق پنهان شده را مطلع اشعار زدند

خسرو و زندگی عادیش

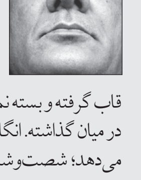

نیما صفار– درست ورق نزده می‌فهمی شعر خسرو بنایی شعر باکیفیتی‌ست.چیزهای دیگری که‌می‌فهمی: فرهنگی بودن، باز بودن، پشت داشتن ... تو کیستی که می‌فهمی؟ می‌فهمی؟ این‌طوری بگویم که کتاب شعر خسرو بنایی، بخشی از شعرهای خسرو بنایی‌ست؛ شـعرهایی از خسرو بنایی آنجا جمع شده‌اند. کتاب قاب گرفته و بسته نمی‌شود، پروژه‌ای نیست، انگار خسرو بخشی‌ش را با ما در میان گذاشته. انگار واقعاً همین طور است. همین فیگورِ گفتگو به کتاب می‌دهد؛ شصت‌وشش شعر در صدوبیست صفحه، آن هم با سطوری که خیلی اوقات عرضِ کاغذ را پر می‌کنند، یعنی کلّی کلمه، یعنی شاعر آمده با ما حرف بزند. طبعاً رسولی و کاهنی نمی‌کند و آغاز و پایانِ سخن نیست. در این میانه آمده، در این حین و کنار و به گفتگو ... هر چند کمی فخیم‌تر از آن که گفتگو بطلبد. دیدی هم طلبید!می گویم!

شعر خسرو بنایی، کتاب شعر خسرو بنایی، به وضوح صبغه‌ی فرهنگی دارد. تحت و حین و حوش فرهنگ می‌شود به شعرها «رسید». اجازه بدهید اوّل کتاب را در دست بگیرم.

کتاب با نامش، با طرح جلدش هم فیگوراتیو هم رُکش، با خاکستری و سـرخ و سیاه، از معدود کتاب‌هایی‌ست که اگر رد می‌شدم و می‌دیدم و نمی‌شناختم، برمی‌داشتم و ورقی می‌زدم و نه‌هزارتومن ته کتاب را با جیبم چک کرده، در صورت موجود بودنِ موجودی، می‌خریدم. خود عنوانِ «ورم کردن روز در خونابه» و شمایلِ مردانی ریشه‌دارو تیشه‌به‌ساقه‌زن، نوعی رابطه با پیشینه می‌سازد که کتاب را قاپیدنی می‌کند (پیشینه؟ بگو حال!اصولاً «ورم کردن روز در خونابه») نه تنها بازنمایی، که گزارش رکِ احوال این روزهای ماست) یعنی در عین تداعی‌ی احوال شعر مبارز و شعر منتقد آن سال‌ها ناوفادارانه، گاهی نقیض می‌شـود. انگار سنّتی را احضار کنی تا گسست آشـکار گردد. «روز» و «خون» که قهرمانی می‌کردند در شعر مبارز، اینجا دچار عبارتی پاتوبیولوژیک شده‌اند، جهانِ خوب‌ها و بدها خاکستری شده و هشدار، وضعِ عمومی‌ی هشدار و نزدنِ تیشه به ریشه، تطوّر به کنشی روزمرّه و عادتی پیدا کرده و کنارِ عنوان، همین زیست روزانه‌ی مایی‌ست که هنوز از رو نرفته‌ایم و سـری در آرمان و چشمی نهاده بر روزنه داریم.

اگر کتاب را برداشته‌ام، یعنی دیده‌ام کتاب، خودش، وسطِ «حرف» آمده.

چرا «حرف» مهم است؟ از جایی شعر فارسی شروع کرد به «از باران نگو! بباران!» و از جایی حتی قبل‌تر، حرف زدن، ورّاجی، اطناب و روده‌درازی، گفتن و ... بار منفی گرفته و نقش شعر شده‌اند و شاعر لابد به واسطه‌ی نگفتن‌هایش باد می‌کرده نه گفتنی‌ها. شاملو گیر می‌داد به اخوان که چرا «روایت» دارد؛ منظورش محاکات بوده شاید. قبل‌تر حتی، بدتر حتی، نیما فرصتِ بی‌نظیر و به روز شعر مشروطه را در «گفتن» و «وسطِ حرف آمدن» در نیافت و رو به قطعه و تمثیل و سمبل آورد؛ شاید بگویی به خاطرِ اختناق و داغ و درفش ماجرا، من ولی فکر می‌کنم همه‌اش این نبوده. یا بگذار به امروز برگردیم و تلاش مسخره‌ی دوستانی را ببینیم که با احساساتی صمیمانه‌طور شـعری دریافت‌پذیر و به اصطلاح «ساده» می‌خواهند بسـازند و ... اگر مثال‌شان می‌زنم برای این است که بگوییم آن سانتی‌مانتالیسم بیش از هر چیز دیگر گفتگو را نامحتمل می‌کند و شعر خسروست که ظرفیّت گفتگویی‌ی شعر معاصر را پی می‌گیرد و برایش پیشینه و معاصریّت احضـار می‌کند. بگویم حافظه؟ خاطره؟ یعنی از آن طرفِ ماجرا سـمتِ بداهه و بداهت کمانه نمی‌کند این شعر. فرهنگی اگر هست، یعنی از رخدادهای معاصر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، فکری و ... عبور کرده و عبور و رخداد را در خودش بازتاب می‌دهد. یک جوانِ تیپیکال این سال‌ها که دیگر حتی املای درست کلمات طیّ پروژه‌ی کوتوله‌سازی یادش رفته، شاید هرگز گیر نکند به ایـن کارها ولی اگر کمی بـه دور و بر و کمی دیرتر وقوف پیدا کند، خود به خود در حینِ این اشـعار می‌شـود. می‌گویی زبانش کمی برای این‌طوری بودن فخیم است؟ می‌گویی «کی گفتم؟»؟ خودم می‌گویم؟ این همان چیزی‌ست که بهش شک دارم. نصرت رحمانی جایی جا می‌خورد از این که چرا با این که شعر شاملو اصلاً ساده نیست، عامّه‌پسند شده ... کاری به چرایی‌ش ندارم. همین وام را از این حرف می‌گیرم که انگار برای مخاطب فارسی به طور عمومی ضریبی از فخامت لازم است تا در وضعیّت شعر قرار بگیرد. همین مخاطب شاید در مواجهه با ترانه یا داستان وضعیّت دیگری داشته باشد ولی شعر را عموماً به عنوان چیزی باکلاس، سنگین و در فاصله پذیرفته. طبعاً همچو منی تن به این عادت مخاطب نمی‌دهد شاید چون تن من هم بیشتر به تن همان بدایت و بداهت خورده امّا خسرو با دُزِ معقولی از زبانِ ادیبانه می‌حرفد. بیا فرض کنیم گفتگویی نیمه‌رسمی‌ست مثل حرفی که در یک نشست ادیبانه بزنند، نه زیاد عصا قورت داده و نه لم داده ... انگار حتی شکل گفتن خسرو هم نشستِ ادبی‌ی محفل روشنفکری را احضار کند!

گرفتی؟ حتی در شکل هم سنتِ نزدیکِ روشنفکری و دغدغه‌مندی احضار می‌شود.

تقریباً تمامِ کتاب پر جملات پر جملات سـالم است؛ جملاتی سر دل و فرصت و حوصله و استمرار. استمرار بداهتاً بر کتاب سایه انداخته؛ ماضی و مضارع. کم‌تر شعری می‌بینیم فارغ از این باشد. البته، البته، البته که این می‌تواند پاشنه آشیل کتاب هم باشد ولی لااقل می‌توان گفت برای کتابی با لونِ فرهنگی، عذری موجّه است.

حالا وقت دلِ دادن به حرف‌هاسـت: قبلـش بگویم (می‌دونم از قبلش خیلی گذشـته) اگر این کتاب را واجد خصیصـه‌ای پی‌گیری‌پذیر میان خیل کتب رسـمی می‌دانم، از این تعارفات معمول نیست. ببینید: ما یک برش و انقطاع داشتیم؛ دوران تلخی که از پیشینه‌ی فکر و روشنفکری و پیرامون بریدیم. رجوع به این گسست در بهترین حالت با روایتی از «سـپری شدن» و نوسـتالژی همراه است. حال وقتی می‌گویم وجه غالب شعر خسرو در رنگ فرهنگی مـی‌رود نه مثلاً چه می‌دانـم زبانی، تصویری، هنـری و ... به این تمرکز دارم که واجد اسـتمرار و پیشینه است و در ارتباط، در گفتگو، در میان «کجایی رفیق؟/کجای رطوبتِ این تابستان؟/نگاهت/تمسخری خاکستری/ از زندانش بیرون جهیده است/تو جهنده بودی رفیق/که نفس به شماره افتاده‌ات از جنگ‌های خانگی بود/زنگ زدم نبودی/ اسمت از مستعار غروب کافه‌ها می‌آمد/ کافه‌ها حلقوم خشـک شـده را بهانه می‌کنند/ کافه‌ها ناامیدی را بهانه می‌کنند/ کافه‌ها عدم رابطـه را بهانه می‌کنند/ تا پاسخ به سوأل‌هایی که از انحنای بخارها بلند می‌شد/ ...» (شعر ۴۲/ صفحه ۷۸) «همیشه لازم نبود از بوی اناری شکسته بـه دیوار متروک برگردم/ جمعه که از بیداری‌ام گیج می‌خورد/ زبانش از ابدیّتی متروک گس می‌شد/ چشم‌های تو عسلی که عطر را به جلگه و/ لای گزنه‌ها/ و سوزشـی که نام کودکی را تا تنه‌ی قطور توت می‌برد/ با براقی که از گردنه‌ی آخرین نگاه/ راه به عطش می‌بست/ حدسم را امتحان می‌کردم/...» (شعر ۳۰/صفحه ۷۹) «اشتباهست که سال‌های خاکستری را/ طوری بخوانم/ به راه سیاه ختم شود/ و خیابان‌ها چنان سبز کودکانه‌ای شود بی‌انتها/...» (شعر ۹/صفحه ۲۱) خسرو تسلیم نمی‌شود. نمی‌خواهد آن‌چه گذشته، آن‌چه خطور می‌کند را چون سپری‌شده‌ای بپذیرد و بگذرد (به کجا؟ تاریخ ما تف سربالاست) یا تروماوار پروارش کند جهت معنی. شهامت زیستن دارد شعر خسرو که زیسته شده را احضار می‌کند برای امروز. انکار می‌کند پیرامون؟ مگر پیرامون جز ماست؟ امّا ...

قبل از امّا: شـواهد مثال از حافظه‌ی معاصر در شـعر خسـرو: «وقتی با رؤیاهایم تنها می‌مانم/ غم نان می‌گریزد» «وقتی شهید نشدی/ رفتی زیر ازگیـل و خـواب پرتقال‌ها را به هـم زدی/ .../من از چین خنده‌هایت/ قهقهه‌ای ساخته‌ام/ که با سی سالگی‌اش/ هنوز/ در شب‌نشینی‌های ما/ پیر نمی‌شود» «سوت که می‌کشیدند هزار نفر می‌شدی با تار و پود اشباحی از قرن کوتاه بیستم/ در موج‌ها/ گاهی یک نفر بودی» «باید سوارِ یکی از این خنده‌های رایگان می‌شدم و تا ته خط می‌رفتم/ حالا که ته خطم/ با قلمی که بافت‌های استخوانی می‌نویسند» «حادثه از کجا کبود شد و/ نیمه‌ی صورتت را برد/ دیگر نه دست را می‌توان به زیر چانه برد/ و نه شبیه دختری که تمام سـکوت ادواری‌اش را به/ خیرگی فلسفی‌اش باخت/ و باخت و باخت و سـاخت/ مردی که یک روز در میان حنجره‌اش به صدا در می‌آمد/ و کمونیسـت‌ها!/ هیس هیس» «صلح را در کل/ از قدم‌های انضمامی گاو آموختم/ تردستی این روزگار گاهی از کاریکاتور یک ژورنالیست حجیم‌تر/ شـوخی که نیست گاهی گلوله می‌شـود و/ سوراخ‌هایش را تشخیص می‌دهـد» یا این شـعر کامـل (ش ۲۷/ص ۵۵): «رگ‌هایی که از حدقه بیرون می‌زند/ نامش ایّوب است/ خون‌مردگی پشت ناخن نامش ایّوب است/ سیگار پشت سیگار/ نامش ایّوب است/ ایّوب دیگر نیست/ پسرش هم نیست/ همسرش نیسـت/ ولی هر روز عصر چای را داغ می‌خورم/ ایّوب می‌آید/ و با من سیگار می‌کشد/ سقلمه می‌زند به پهلوی راست من/ می‌گوید پهلوی چپت هنوز مقدّس است/ و/ من از خنده/ به پهلوی چپم خم می‌شوم/ نه مثل ایّوب/ که به هیچ پهلویی خم نشد» ... توجّهات متن نه تنها فارغ از پیرامون و معاصر نیست، که هم حضور مستمر دارند و هم گاهی بیرون می‌زنند استمرار را ببرند عین بحران‌های این روزها که از بستر فاجعه‌ای از جنس خودشان بیرون می‌زنند.

امّا: خب خسرو محتاطانه زیسته‌ها را فرا می‌خواند به جهان شعرش، در هم می‌آمیزد و می‌تند، از تن و عشق و اخبار و تقدیر و ... تن تا اعضاء «زانو و استخوان و ...»، عشق چون توقفگاه، تنفس‌گاه و دچاری و ... با نگاهی پارودیک و ستیزه‌گر به تقدیر و اخباری که بیشتر یادآور معاصریّتند (بایدِ به حال امروز افسـوس بخوریم که معاصریّت را باید به یاد آورد؟ حتماً؟ حتماً!) و من که در حال این اشـعارم می‌پرسم خسرو با زبانی راحت‌تر و کمی کم‌تکلّف‌تر، با گاردی گشاده‌تر برای جواز حضور دادن به عناصر و روابطی که ادیبانه محسوب نمی‌شوند، با دیدن اشیاء هم‌چون اشیاء، نه جزء از کل یا مصداق از مفهوم و با تنوّع و تحرّک دادن به عبارت‌پردازی، با این پُری، سـوگیری، صداقت و پیرامونی کـه دارد (صداقت را نه در مقام خصیصه‌ای اخلاقی، که لازمه و پیش‌شرط خلّاقیّت عنوان می‌کنم) احتمالات بیشتری برای گیر کردن به مخاطب نداشت؟ صادقانه بگویم «نمی‌دانم». خودم خیلی از این کارها را می‌کنم و به عدد چندان خواننده نـدارم. «آدمی گاهی باید گلوله بخورد و/ به مرگ اعتماد کند/ و گاه باید شـلیک کند تا/ از وسوسه‌ی چکاندن رها شود/ من امّا تمام هدف‌هایی که به گلوله دادم/ جوانی‌ام را افسـرده نکرد/ گاهی عیب از انحنا می‌آمد/ بـا تمام پیچ و خم‌هایی که به هر کار می‌دادم/ از بیراهه می‌رفت و کمانه می‌کرد و برمی‌گشت/ با زبان صیّادی که لهجه از طعمه‌اش می‌گرفت/ هوار می‌کشیدم/ برای گلوله‌ای که هدر رفت/ نامش را از فراغتی گذاشتم/ که اگر به ته خط می‌رسید/ شقیقه را برای وسوسه‌ی بعدی پر می‌کردم/ چقدر پر و خالی می‌شود این جنون/ تن به جنگ تن‌به‌تن می‌دهد و/ دوباره از زندگی خودش را به مرگ شلیک می‌کند.» (ش ۲۴/ص ۴۷) ببینید کلمه‌ی «عیب» چطور می‌آید و روایت‌گردانی (به هر دو معنی) می‌کند ... این اشاره کردم تا به زیرکی که نگفته بودم هم بپرسم؛ به درک خسرو از طعم و حضور کلمات که نزد فحوی‌گرایان معمولاً غایب است. حالا که حرف صداقت شد، باید بگویم این کتاب خواندنی، کم مجال به خوانش‌های هم استعاریک و هم کنایی نمی‌دهد ... امّا آنقدر پُر و اشـباع و پیرامون‌دار و مغرض و معاصر هست که از این عادات فارسی عبور کند. ها! تا یادم نرفته: چرا شعر نباید غرض‌ورز باشد فارسی جان؟

پسر یک نویسنده شدن

فرزاد خدنگ

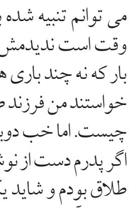

–پسر یک نویسنده شدن می تواند برای هر کسی یک اتفاق دردناک و خیلی بد باشد. دردناک از اینکه می توانی ریز به ریز اتفاقاتی که برای خانواده تان می افتد، مثلا اینکه من در بچگی به مرغ و خروس ها می گفته ام: «جیکجیکا» را در یک داستان طنز بخوانی که در آخرش خروس همسایه از دست من عصبانی می شود و بعد...اما اینکه می گویم خیلی بد، برای این است که دوستانت هم می توانند اتفاق های زندگی ات را مو به مو بخوانند و حتی حالا که بیست و پنج سالی از زندگی ام می گذرد تا پرنده ای را می بینند، رو به من می کنند و می پرسند:«اسمش چیه؟ صداش کن عموویی...»من از کلمه ی عمویی هم خوشم می آید، هم نه، خوش آمدن می تواند از این جهت باشد که چون پدرم تک فرزند نبوده و من عمو که چه عرض کنم کل خانواده ی عمو را دوست دارم. این دوست داشتن ها در هر لحظه از زندگی ام بالا و پایین زیاد داشته. عمو بزرگ تر از پدر من است و حتی پدرم او را به اسم صدا نمی زند، ولی خب من بچه بودم، می توانم تنبیه شده باشم یا نه؟ این ها را بگذاریم کنار، بد آمدن از این جا شروع می شود که خیلی وقت است ندیدمش و یاد چیز های اضافی زیادی می افتم.این ها فقط یک طرف قضیه هستند، یک بار که نه چند باری هم کم بود، من کمبود مادر داشته باشم یا شاید هم پدر که حالا هم دارم، چون می خواستند من فرزند طلاق باشم. البته قضیه به جایی نرسید که بفهمم حق حضانت با کیست و یا اصلا چیست. اما خب دوباره باید بگویم حالا هم کمبود پدر دارم. باز هم البته آن ها نمی خواستند اما خب اگر پدرم دست از نوشتن خاطرات دوران نامزدیش با دخترخاله مریمش بر نمی داشت من حالا فرزند طلاق بودم و شاید یک سوژه مناسب برای نوشتن. البته پدرم آدم خیلی خوبی است که گاهی اوقات داستان آدم های پولدار را هم می–نویسد ولی ما که خانوادمان چهار نفر است، یعنی پدرم، مادرم، من و خواهرم سیما. حس می کنم خانواده سمیعی باید خیلی شبیه ما باشد. اما آن ها پنج نفر هستند. اگر رمان «ما تنها یک خانواده نیستیم» را بخوانید، با خانواده سمیعی آشنا می شوید. خانواده سمیعی یک پدر، یک مادر، یک پسر، یک دختر و یک بچه دارند و خیلی پولدار هستند، آنقدری پولدار که مطمئنم اگر من جای آن ها بودم قطعا بچه آخر خانواده را از بی اسمی نجات می دادم، برخلاف برادرش که بی تفاوت است. یک بچه پنج ساله نباید بی اسم باشد. البته حسی به من می گوید بچه یا سرراهیست یا سقط شده. جالب شد نه؟ حتما کتاب را بخوانید، راستی برادر بچه تمام مدت سرش را کرده در آرشیو فیلم های سینمایی. من با برادر بچه فرق های زیادی دارم، مثلا مجبورم تمام رمان های کلاسیک را بخوانم اما خب او مجبور نیست ولی دوست دارد کل فیلم های کلاسیک مثلا از هوارد هاکس یا فرانک کاپرا یا هیچکاک را ببیند و هیچ فیلمی را جا نیندازد، مخصوصا فیلم «فقط فرشتگان بال دارند۱» را برای بیشتر از دهمین بار نگاه کند. اینجا فرق یک پدر نویسنده با یک پدر بازیگر مشخص می شود. البته که آقای سمیعی بازیگر خوبیست. حتما فیلم «دل آشوب» را دیده اید یا ببینید، همان که در ابتدای فیلم پدر یک خانواده روستایی پایش لیز می خورد و می افتد توی دره، بعد وسط فیلم با کمر شکسته و به قول کدخدای روستا با حال نزار همیشه افتاده توی تشک و حتی مجبورند او را در آن هوای قندیل بندان حمام ببرند. خانواده خیلی خوبی بودند. مادرش هوای پدر را داشت، همیشه مواظبش بود، اما خب دختر و پسرش روز به روز بزرگتر می شدند. برای دختر خواستگار می آمد و از قضا برای دختر همسایه که هم بازی او بود. حال بچه ها را که درک کردید؟ به نظرتان راهی به جز هیزم کشی مثل پدر مانده است؟ البته اینجا یک فرق دارد توی مسیر یک غریبه را می–رساند به امامزاده، من هم مثل شما نمی دانم پیرزن از کجا پیدایش می–شود و یا حتی اسم دقیق امامزاده را به خاطر نمی آورم، اما تا پیرزن را رساند و بعد برگشت، هیزم بار قاطر کرد و به سمت ده راه افتاد، شب شده بود، درست همان فضای گرگ، میش و مه که کمر پدر را شکسته بود. جاده از قبل لغزان تر اما خب دعاها به درد همین جاها می خورند که پسر و دختر همسایه ها با هم ازدواج کنند. من خیلی دوست دارم فیلم ها را ببینم، اما خب پدرم اکثر فیلم ها را برایم تعریف کرده.خودتان که بهتر می دانید، دیدن کی بود مانند شنیدن. راستش را بخواهید تا این سری کتاب ها تمام نشود اجازه ندارم به تلویزیون نگاه کنم چه برسد بخواهم یک فیلم هم ببینم. البته پدرم آدم خوبی است و مطمئنم خوبی مرا می خواهد اما خب سخت گیری برای بچه بد است. آن هم در سن و سال من که باید کلی در کوچه ها بدوم و مثل جهانگردهای معروف کوچه به کوچه ی تمام روستاها را گز کنم.

دلم می خواهد روستاها را خوب ببینم و بشناسم، اما پدرم یک شهری نویس است، این هم خوب است هم بد. خوبی اش اینجاست که نزدیک خودش را می نویسد، مثلا خودمان را این هم دردناک است و هم خیلی بد– و از آنجا بد که اهل مسافرت نیست و کز می کند گوشه ی اتاقش، البته اهل مسافرت نبودن به معنی مسافرت نرفتن نیست، اما خب چرا ما برای چندروز هم که شده یک زندگی روستایی را تحمل نکنیم. مثلا برویم روستایی که فیلم دل آشوب را آنجا ساختند. اسمش را خوب بخاطر دارم، اسمش «چه جا۲» بود. من دوست دارم بدوم و در مه گم شوم. گفتم:«گم بشم نه اینکه بیفتم توی دره. چیکار میکنی؟ چرا داری میخونی من افتادم ته دره و سرم خورده به سنگ؟ »شوخی می کردم و البته شما هم از فرصت استفاده می کنید ولی امان ازکج خوانی. راستی تا به حال لب دریا به جای اینکه به ساحل و دریا نگاه کنید، زل زده اید به خانه های ساحلی؟ شاید نه اما این کار همیشه پدرم است. یک شهری نویس فقط خانه می بیند و چهار راه و خیابان و ماشین و چراغ قرمز و شاید هم انسان، اینها را گفتم تا بدانید پدر من آپارتمان نویس نیست. راستی اوضاع بدتر می شود، وقتی منتقدین داستان نویسی، شهری نویسی را قبول ندارند. معلوم نیست از چه خوششان می آید، من که بچه ام اعصابم خورد می شـود، چه برسـد به پدرم. اما خب او فقط تشکر می کند. کاش من جای پدرم بودم آنوقت می رفتم، کتاب «قبل از سقوط» را می زدم توی دهان فلان منتقد و می گفتم :«تو ندیدی که دوتا بچه ده و دوازده ساله می تونن یه زن رو از لبه بالکن بکشن بالا، ... » بعد آستین پیراهن سفیدم که یادم باشد در مورد لکه قرمز روی یقه اش مطلبی را بگویم را بدهم بالا، دستم را نشان بدم و بگویم:«تو ندیدی ولی الان ببین جای ناخونای مادرمو روی ساعدم، تو نمیفهمی، تو ندیدی، اما من دیدم، من میفهمم.» بعد هم که خوب ضایعش کردم چون مادرم تنهاست زود برگردم خانه. البته زود برگشتن امروزم دلیل دیگری هم دارد، مادرم ناهار قرمه سبزی درست کرده است و اینجا یک سوال از تمام خواننده¬ها:«مگه میشه قرمه سبزی مادرت رو بذاری سرد بشه؟». بعضی اوقات دست های مادرم سرد می شوند. دکتر می–گوید:«از استرسه» اما من شبیه علامت سوال می شوم که چه اتفاقی افتاده که دست های مادرم سرد می شود. امروز صورتش هم سرد بود.راستش را بخواهید من دوای سـردی دسـت هایش را می دانم اما صورتش را نه، باید دست هایش را بگیرم تا جای ناخن های خودش را لمس کند و حس کند که کنارش نشسته ایم و هستیم، اما برای سردی صورت باید از پدرم بپرسم:«صبح کدومتون زودتر از خواب بیدار شدید؟». فکر کنم مادرم چون پدرم نتوانسته صورتش را ببوسد.چون معمولا وقتی خواب است می–تواند. فکر نکنم باید اسم کتابی را اینجا بیاورم چون به نظر من آن کتاب خیلی شخصی و خانوادگی ست و اگر آن را بخوانید مطمئن هستم خانواده ما را می شناسید، مثلا می فهمید که من تا حدودی زیادی آسم دارم و یا بعد از تصادفی که پدربزرگم در آن قطع نخاع شد و پدر و مادرم بچه ی اول خودشان را از دست دادند، رابطه ما با خانواده ی عمو نزدیک تر شد. خب این نزدیکی ها خیلی خوب است اما نه اینکه زن عمو که خیلی هم عزیز است، مدام در گوش من بخواند:«توی ملّق دوم بود که دستای مامانت شروع به سرد شدن کردن، من میدونم که اون با چشمای خودش دیده چجوری اون اتفاق افتاده، میگن کنار خودش نشسته بوده. پنج سالم بیشتر نداشته، آره از همون موقعست که دستای مامانت شروع به سرد شدن کردن.»

راستی پس فردا جشن فارغ التحصیلی خواهرم سیماست، بالاخره بعد چهارسال درس خواندن کلاه سر خودش می گذارد، ما هم باید برویم اما خب من نمی خواهم با نرگس روبرو شوم. همکلاس خواهرم است برای همین حتما من با عمو روبرو می شوم. راستش را بخواهید حرف های زن عمو نبود که دیگر خانه شان نمیروم این «نه» نرگس بود که باعث شد خیلی جاها نروم. البته نرگس دختر خوبی ست اما همین خوبیاش مرا به دردسر انداخت و هنوز هم می اندازد. اوایل همه چیز خوب بود، همه راضی بودند، وقتی قرار شد نسبت فامیل بودنمان نزدیکتر شود.نرگس شروع به خواندن کتاب های پدرم کرد.با خواندن آن ها نظرش بالا و پایین می شد، یعنی اخلاقش تغییر می کرد. روی بعضی کلمات حساس می شد و دوست داشت بعضی چیزها را سریع فراموش کند. دقیق نمی دانستم که چه اتفاقی می افتد، اما خب در خواب حرف زدن بد است، این را همه قبول داریم. اما میدانید بدتر هم می تواند باشد،وقتی پدرت یک نویسنده باشد و حرف هایت را بنویسد. مثلا صفحه ی ۳۳کتاب «ساعت گردان» را که بخوانی متوجه می شوید من در خواب هایم با یک دختر موبور و البته کسی که موهایش خرگوشی بافته شده و روی یک تاب که از درخت بلوط آویزان شده، نشسته و آواز می خواند، صحبت می کنم. اوایلش با من حرف نمی زد. یعنی چیزی حدود سه ماه هر سه شنبه اما بعدش که یاد گرفتم با او هم خوانی کنم، صدایش را کم می کرد و به صدای من گوش می داد. بالاخره یک روز رسید که ترانه را تا آخر خودم خواندم. بعدش سریع بلند شدم و تاب را محکم هل دادم و بعد شروع کردم به صحبت کردن. او هم جیغ می زد، مادرم صدای جیغ زدن اورا شنید، به اتاقم آمد ولی من آرام صحبت می کردم و می گفتم که پارک چقدر خوب است اما چون بچه ها مادرم را با چشم دیگری می بینند، نرویم بهتر است. آن موقع من ده سالم بود، حالا خیلی گذشته است. من بیست و پنج ساله شده ام، اما دختر خواب هایم که هر سه شنبه به خوابم می آید همان دختر پنج ساله باقی مانده، هیچ تغییری نکرده اما بعضی اوقات رنگ لباس هایش عوض می شود. مادرم می گوید این از تغییرات فصل هاست. اما خب هرکتابی نا نوشته هایی دارد. یعنی همان خطوط سپید و نرگس نمی داند که دختر موبور اصلا شبیه کسی نیست و اصلا من نمی خواهم دختر داشته باشم و یا دخترم شبیه او باشد. البته دختر داشتن بد نیست اما خب نرگس دوست دارد بچه¬ی اولمان پسر باشد، این را آن اوایل می گفت. پس حالا فقط دوست داشت. راستی خوبی نرگس من را به دردسرهای بیشتری هم انداخت وقتی گفت:«پسر یک نویسنده شدن، می تونه برای هر کسی یه اتفاق دردناک و خیلی بد باشه.». سر دوراهی بودم که یعنی باید به پدرم بگویم دیگر ننویسد یا از آن ها جدا شوم. اما حالا که این متن را نوشته ام –البته که بازنویسی می خواهد– باید بروم، بگویم نوشتن را کنار گذاشته ام چون می دانم پسر یک نویسنده بودن دردناک و خیلی بد است.پس فردا که نرگس را دیدم حتما از او می پرسم:

ـراستی حالا که دیگه نویسنده نیستم، با من ازدواج میکنی؟

۱–Only angels have wings ۱۹۳۹ کارگردان هوارد هاکس
۲–روستای کوهستانی از توابع شهر فاضل آباد استان گلستان

نکته ای درباره ی شعرهای تقدیمی

حسین عبدالوند

۱_روزی دوسـتی از من پرسید بهترین چیزی که هرکسـی می تواند به آنکه دوسـتش دارد تقدیم کند،چیست؟ گفتم بستگی دارد آن اهدا کننده چه کسـی باشـد.. گفت خودت! گفتم به نظر من با ارزشترین چیز در دنیا شعر است،به معنای واقعی چیز اسـت،هویت و ماهیت و ...شاعر خودش را پیچیده در کلماتی دراماتیزه شده به مبنای دراماتیک خود تقدیم می کند و این چیزی ست با تاریخ خودش و بی تاریخ مصرف،اما.. ...

۲_در واقع شعر گرانبهاترین متاع است..تولید خودت است ..با تو شکلی هنری می گیرد و معنای غایی خودت را هم دارد،تقسیم یک حس نیست و به یک کار نمی آید،تلفیق چند حس مشترک است و به چند کارِ طرف مقابل می آید..خاص بودن روایت کلانِ هر شعری باید باشد...اما..

۳_همان دوست می گوید شعری را به بهانه ی کسی می گویی،تقدیمش می کنی..به هر دلیلی بعد از مدتی پشیمان می شوی..نفر بعدی می آید و به او می دهی،می شود؟ از پاسخ اولم پشیمان می شوم..یعنی چه..؟چطور می شود؟

۴_این سـالها در مراوداتم بسـیارش را دیده ام..طرف به کسـی شـعری تقدیم می کند،بـه پدر،مادر،همسر،فرزند،همجنسـش،یا معشـوقه اش! مدتی می گذرد اگر معشـوقه یا همجنسش بوده و حالا دیگر نیسـت.نامِ گیرنده را یا عوض می کند یا بر می دارد... اگر همخونش باشـد هم کمی جلوتر که شـاعرتر شـده است،در کل شـعر را عوض می کند و..یعنی چه؟.البته من با تقدیم شـدن به شـخصی از تعریف گذشته مشـکلی ندارم..دردم شعر و شاعرِ متظاهر و هرجایی ست..

۵_این لحظه ای ثبت کردن احساسات،در شعر ما کارکردی مخرب پیدا کرده است..بسـیاری فقط با یدک کشـیدن نام شاعر، نه کاری با خودشـکل گرفته ی خود دارند،نـه درکی از دیگری دارند...جو گرفتگی و هیجان زده گی در شعر امروز ما دلایل بسیاری دارد..اما یکی از دلایل دیده نشده ی این آفت هم ،می تواند این باشد..شاید بررسـی این منظر ،کمک کند که شاعرِمحترم بفهمد شعر مصرفی تک نفره و مقطعی ندارد و با این تقدیمَ کردن های نوبت به نوبت و زیاد خودش را مسخره می کند و شـاید شـعر را..